چاپ بیست و سوم

شیخ فریدُالدّین محمّد عطّار نیشابوری

تذکرةُ الاولیاء

بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس:

دکتر محمد استعلامی

عطّار، محمدبن ابراهیم، ۵۷۳ ؟ ـ ۶۲۷؟ ق.
تـــذکرةالاولیـــاء / فـــریدالدیـــن عـــطّار نـــیشابوری: بـــررسی، تـــصحیح مـــتن، تـــوضیحات و فـهارس از مـحمد استعلامی. ـ تهران: زوّار، ۱۳۴۶.
چهل و یک، ۹۱۴ ص.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
چاپ شانزدهم: ۱۳۸۶ ش . ISBN: 964 - 401 - 034 - 5
۱. عـــارفان ـــــ ســـرگذشتنامه. ۲. تـــصوف. ۳. نـــثر فـارسی ـــ قرن ۶ ق. الف. استعلامی، محمد، ۱۳۱۵ ـ ، مصحح. ب. عنوان.
۴ ت ۶ع / BP ۲۷۸ ۲۹۷ / ۸۹۲
۱۳۴۶
کتابخانه ملی ایران ۴۲۶۲ ـــ ۵۱ م ٭

انتشارات زوّار

▣ عطّار نیشابوری، فریدالدّین محمّد ▣
▣ تذکرة الاولیاء ▣
▣ بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرست‌ها ▣
▣ دکتر محمّد استعلامی ▣
▣ حروفچینی و آماده‌سازی چاپ / شرکت قلم ▣
▣ نظارت بر چاپ و صحافی / فرناز کریمی ▣
▣ نوبت چاپ / بیست و سوم ـ تابستان ۱۳۹۱ ▣
▣ چاپ / چاپخانه خاشع ▣
▣ شمارگان / ۱۱۰۰ نسخه ▣

▣ تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهیدنظری؛ پلاک ۲۷۸ ▣
▣ تلفن: ۰۳ ۲۵ ۴۶ ۶۶ ـ ۲۳ ۳۴ ۴۸ ۶۶ نمابر: ۲۴ ۳۴ ۴۸ ۶۶ ▣

دربارهٔ این کتاب!

سی و پنج سال عمری است. بهار ۱۳۴۶ بود که این مقدمه و متن و تعلیقات تذکرةالاولیاء عطار را به رفیق از دست‌رفته‌ام اکبر زوار سپردم، و او چاپ و نشر آن را برعهده گرفت. در چاپخانهٔ بانک بازرگانی ایران، آقا سیّد کار حروف‌چینی آن را آغاز کرد و روزهای زیادی، از بام تا شام، پاره‌های کوچک سرب را از گارسه‌ها برمی‌گرفت، کنار هم می‌گذاشت، و کلمه‌ها و جمله‌های این کتاب را شکل می‌داد و هر جا که من برای یکدست بودن رسم خط و رعایت ضوابط نقطه‌گذاری بیش از حد پافشاری می‌کردم، او با شکیبایی بسیار به من گوش می‌سپرد و کار را چنان که ممکن بود، به بهترین صورت به سامان می‌برد.

در تابستان ۱۳۴۷ اولین چاپ این اثر به بازار آمد، که در هر حال با چاپ‌های پیشین کتاب تفاوت‌های بسیار داشت: دستنویس‌های کهن و معتبری که به همت استاد مجتبی مینوی در این سوی و آن سوی عالم عکسبرداری شده بود، دسترسِ من بود، نور هدایتِ عظمتی چون بدیع‌الزمان فروزانفر راه مرا روشن می‌کرد، شور و اشتیاق سالهای جوانی هم در پرتو این بختِ موافق فزونی می‌گرفت، و مرا توانا می‌ساخت که کاری دقیق و سودمند عرضه کنم، و در تمام لحظه‌هایی که روی آن به عنوان رسالهٔ دکتریِ زبان و ادبیات فارسی کار کرده بودم، و بعد که بیش از دو سال دیگر روی چاپ و نشر آن کار کردم، شکر و سپاسِ منّتی که استاد فروزانفر و استادان دیگرم بر من داشتند، همواره پیش چشمم و بر زبان دلم بود:

گفت: من دانم عطای توست این
ور نه، من آن چارُقَم و آن پوستین*

---

* مولانا جلال‌الدین، مثنوی ۵ : ۲۱۱۵

این چاپ تذکرةالاولیاء در چشم صاحب‌دلان پسندیده آمد و صاحب‌نظران و استادان ادب نیز آن را کوشش سودمندی شمردند و خطاهای انگشت شمارش را به روی من نیاوردند. پژوهشگران و دانشجویان هم به وضوح دیدند که این کار پاسخ بسیاری از پرسش‌های آنها را ـ و نه همهٔ پاسخها را ـ در بردارد، و دوازده چاپ آن در سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۸۰ ش. هزاران نسخهٔ کتاب را به کتابخانه‌ها و به خانه‌ها فرستاد. اما در این روستای «حَسَد آباد!» کسانی هم بودند که نامه‌هایی بی‌نام و نشان نوشتند و دشنامم دادند که چرا من روی دستِ علامهٔ قزوینی بلند شده‌ام و تذکرةالاولیائی را که او تصحیح کرده است دوباره تصحیح کرده‌ام!؟ و ندانسته بودند که قزوینی هرگز تذکرهالاولیاء را تصحیح نکرده و فقط مقدمه‌یی برای تذکرهٔ تصحیح نیکلسن نوشته، و ناشری در تهران، حروف‌چینیِ پُرغلطی از همان نشر را به نام علامهٔ قزوینی چاپ کرده است. به فرض که علامه هم چنین کاری کرده بود، آیا نشرِ پاکیزه‌تری از یک اثر در شرایطی مناسب‌تر گناه است؟ اینها همان متولّیان‌اند که پس از رفتن فروزانفرها، همایی‌ها، خانلری‌ها، زریاب‌ها و زرین‌کوب‌ها، حرمتی برای این امامزاده باقی نگذاشته‌اند.

در این سی‌و پنج سال، من دستنویس‌های دیگری از تذکرةالاولیاء را دیدم و مکرر به این نتیجه رسیدم که پاکیزه‌ترین و معتبرترین نسخه‌های آن همان نسخه‌هایی است که در رسالهٔ دکتری ادبیات پایهٔ کار من بوده، و خاصّه دستنویس سال ۶۹۲ ه‍. که استاد مینوی فیلم آن را در کتابخانهٔ پیرهداییِ ترکیه گرفته، و نسخهٔ ۷۰۱ ه‍. که آن را به عنایت استاد سیّد عبدالله انوار در کتابخانهٔ ملی تهران یافتم. در همین سالها یک گزیدهٔ تذکرةالاولیاء را هم برای مجموعهٔ «سخن پارسیِ» کتابهای جیبی آماده کردم، که بیشتر برای خوانندگان جوان مناسب بود و پنج چاپ آن پاسخگوی دوستاران جوان ادب و عرفان بود.

مقدمه و تعلیقات و فهرستهایی هم که با این متن کامل تذکره، در چاپ‌های گذشته همراه بوده، کمبودهایی داشته است، و می‌بایست بر آنها مطالب دیگری افزوده می‌شده. در این چاپ چهاردهم، به جای سه فصل مقدّمهٔ مبسوط چاپ‌های پیش، دو مقدّمهٔ جداگانه دربارهٔ عطار و دربارهٔ تذکرةالاولیاء، با توجه به تمام منابع و خاصّه

آنچه بعد از آثار استاد فروزانفر تألیف شده، نوشته‌ام، که در مجموع از مقدّمهٔ مبسوط چاپ‌های پیش فشرده‌تر امّا جامع‌تر است. در تعلیقات تازه هم توضیح بسیاری از مطالب را که در چاپهای پیش نبوده، افزوده‌ام. حروف‌چینی کتاب هم به دلیل امکاناتی که از نظر فنّی در این سالها هست و در آن سالها نبوده، بهتر از چاپ‌های پیش است، و از دوستانم آقای اردشیر زوار ناشر که هزینهٔ حروف‌چینی تازه را بر عهده گرفته، و تمام کارکنان شرکت قلم که بر کار حروف‌چینی و صفحه‌آرایی نظارت مستقیم و صمیمانه داشته‌اند سپاس دارم. با آرزوی توفیق و سلامت برای آنها و برای شما خوانندگان این نشر تازهٔ تذکرةالاولیاء عطار.

خدا یار و نگه‌دارتان

تهران، نوروز ۱۳۸۳ ش.

عزیزانم

در این چاپ، مقدّمه‌ها و تعلیقات و فهرست‌ها تجدیدنظر، و مطالب تازه‌یی بر آنها افزوده شده است. چند اشتباه چاپی هم از نظر دور مانده بود که آنها را در صفحهٔ «هشت» چاپ قبل آورده بودم. در این چاپ همهٔ آن خطاها و چند مورد دیگر را که بعد متوجّه آنها شدم، درست کرده‌ام و فکر می‌کنم که این چاپ عرضهٔ مطلوب‌تری از تذکرةالاولیاء عطّار را به دست شما می‌رساند.

شادکام باشید

محمّد استعلامی ـ تهران، زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی.

یادی از فروزانفر
و
یادداشتی برای چاپ دوم

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود
بار بربست، و به گَردش نرسیدیم، و برفت

حافظ

کجاست فروزانفر؟ آن رند هشیار، آن بدیع زمانهٔ ما، مردی که از ژرفنای دانشهای کهن تا فراز نای اندیشهٔ انسان امروز را می‌توانست بنگرد؛ اگر می‌گفت، از کوه دریا می‌جوشید و اگر خامش می‌نشست، می‌دانست : «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز»

او را تنها گروهی از دوستان و شاگردان شناختند و در کتابهایش نیز آنچه «فروزانفر» بود، جلوه نکرد. زبانش آتشی بود که می‌دانست هر خس و خاری را چگونه بسوزاند و آبی بود که می‌دانست هر آتشی را چگونه خاموش کند.

تعبیرهایی که دربارهٔ این و آن به کار می‌برد چنان بود که بهتر از آن نمی‌توانست باشد و به‌همین دلیل از زبان او بر دلها می‌نشست و باز بر زبانها می‌آمد و گاه، یک سخن او روبندهٔ چهره‌هایی را کنار می‌زد که سالها «بردیای» کشور دانش و فرهنگ بودند و کسی هم نمی‌دانست که زیر روبنده «گئومات» پنهان است. اگر کسانی بودند که او را نمی‌پسندیدند یا برای این بود، یا برای آن که هرچه می‌خواستند همپایهٔ او جلوه کنند، نمی‌شد. فروزانفر در میان نسل خویش از معدود کسانی بود که «ذهن علمی» داشتند و به قول خواجه نصیر در شمار «منطقیان» می‌آمدند. برای او دانش به «شعر جاهلی عرب و قصیده‌های کوتاه و بلند عربی و فارسی و قراردادهای خشک فنون ادب» محدود نمی‌شد. آنچه او را برتر می‌ساخت، سنجیدن و بازساختن دانستنی‌ها بود و آفریدن دانستنی‌های تازه، و آن‌ها که به گفتهٔ خواجه نصیر از «عرف جمهور» فراتر چیزی نمی‌دانستند، راه رسیدن به چنین نقطهٔ اوجی را نمی‌شناختند.

ژرفنای دانش او در کتابهایش پیدا نیست، ارزش‌های انسانی، دید گسترده و دل

پرمهرش نیز چنان که باید شناخته نشد. راستی جایش خالی است، شاید برای سالها و قرنها. یادش به‌خیر. روانش شاد...

روزی که من نسخه‌یی از نخستین چاپ کتاب تذکرةالاولیاء عطار را به خانه‌اش بردم هرگز گمان نمی‌کردم که مردی چنان پرشور با آن‌همه زندگی که در وجودش بود روزی خواهد مرد. اما دوسال کمتر از آن تاریخ می‌گذشت که او ناگهان...

* * *

تذکرةالاولیاء پایان‌نامهٔ دکتری من بود در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی. راهنمای کار این پایان نامه فروزانفر بود و در کنار او هدایت روانشاد دکتر محمّد معین و استاد دکتر حسن مینوچهر، و چند بار بهره‌مندی از یادآوری‌های ارزندهٔ استاد دکتر سید صادق گوهرین و استاد دکتر حسین خطیبی نوری که همهٔ آنها را بر گردن من حق بسیار است.

از هنگامی که به این کتاب پرداخته‌ام مدیون گروهی از فرزانگان و عزیزان بوده‌ام که یاد خیرشان در اینجا بایسته است :

ـ در جستجوی مآخذ کار مقدمه وتعلیقات تذکرةالاولیاء، همواره از دریای دانش فرزانهٔ وارسته استاد سید عبدالله انوار بهره برده‌ام.

ـ جناب محمّدتقی دانشپژوه، در آگاهی و بهره‌مندی از ترجمهٔ اویغوری تذکرةالاولیاء مرا یاری کردند.

ـ دستنویس سال ۶۹۲ هـ. تذکرةالاولیاء که پایهٔ این تصحیح است، در ترکیه به کوشش استاد مجتبی مینوی فیلمبرداری شده است.

ـ دوستان دانشورم دکتر حسین لسان و دکتر علی‌اصغر حلبی از هیچ یاری دریغ نکرده‌اند.

ـ دوست مهربانم جناب اکبر زوّار، سرمایه گذاری چاپ کتاب را به گردن گرفته است، باری سنگین در روزگار ما.

ـ کمک‌های همسرم پروین انوار در یافتن مرجع‌ها و فراهم کردن فهرست‌های کتاب بسیار سودمند بوده است.

از همه سپاسگزارم و امیدوارم که شایستهٔ این مهرورزی‌ها باشم.

محمّد استعلامی

زمستان ۱۳۵۴ خورشیدی.

چند اشتباه چاپی

لطفاً موارد زیر را اصلاح کنید:

صفحه	سطر	صورت درست عبارت
بیست و چهار	۱۸	انتشار یافته است
سی و نه	زیرنویس ۱	1886
۷۴	۲۱	المُطْمَئِنَّةُ
۱۹۳	۴	نظیر نداشت
۲۱۵	عنوان	المُطّلبی
۲۴۱	۱۲	خطرهٔ
۴۲۴	آخر	رحمه الله (بدون نقطه روی ـه)
۷۱۳	۱۰	آمّین
۷۸۴	۶	محمّدبن اسلم
۸۱۶	۱۰	قرن چهارم
۸۲۳	۱۲	بخش ۵۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

راهنمای بخش‌ها

عنوان‌ها **شمارهٔ صفحه**

راهنمای بخش‌ها (همین صفحه) .... نُه

راهنمای رمزها و نشانه‌ها .... دوازده

مقدمه‌هایی بر تذکرةالاولیاء .... پانزده تا چهل‌ویک

مقدمهٔ اوّل: دربارهٔ عطّار چه می‌دانیم؟ .... هفده

مقدمهٔ دوّم: دربارهٔ تذکرة الاولیاء .... بیست و هفت

متن تذکرة الاولیاء .... ۱ تا ۵۱۹

۰ ـ دیباچهٔ عطار ۳

۱ ـ امام جعفر صادق ۱۱

۲ ـ اویس قرنی ۱۷

۳ ـ حسن بصری ۲۶

۴ ـ مالک دینار ۴۲

۵ ـ محمّدبن واسع ۴۹

۶ ـ حبیب عجمی ۵۱

۷ ـ ابوحازم مکی ۵۷

۸ ـ عتبةبن غلام ۵۹

۹ ـ رابعهٔ عدویه ۶۱

۱۰ ـ فضیل عیاض ۷۶

۱۱ ـ ابراهیم ادهم ۸۷

۱۲ ـ بشر حافی ۱۱۰

۱۳ ـ ذوالنون مصری ۱۱۸
۱۴ ـ بایزید بسطامی ۱۳۸
۱۵ ـ عبدالله مبارک ۱۸۳
۱۶ ـ سفیان ثوری ۱۹۳
۱۷ ـ شقیق بلخی ۲۰۱
۱۸ ـ ابوحنیفه ۲۰۸
۱۹ ـ شافعی ۲۱۵
۲۰ ـ احمد حنبل ۲۲۱
۲۱ ـ داود طایی ۲۲۷
۲۲ - حارث محاسبی ۲۳۳
۲۳ ـ ابوسلیمان دارائی ۲۳۸
۲۴ - ابن سماک ۲۴۶
۲۵ ـ محمّدبن اسلم ۲۴۸
۲۶ ـ احمد حرب ۲۵۱
۲۷ ـ حاتم اصم ۲۵۵
۲۸ ـ سهل تستری ۲۶۳
۲۹ ـ معروف کرخی ۲۸۱
۳۰ ـ سری سقطی ۲۸۷
۳۱ ـ فتح موصلی ۲۹۷
۳۲ ـ احمد (بن ابی) الحواری ۳۰۰
۳۳ ـ احمد خضرویه ۳۰۳
۳۴ ـ ابوتراب نخشبی ۳۱۰
۳۵ ـ یحیی بن معاذ رازی ۳۱۵
۳۶ ـ شاه کرمانی ۳۲۹
۳۷ ـ یوسف بن الحسین ۳۳۳
۳۸ ـ ابوحفص حداد ۳۴۰

۳۹ ـ حمدون قصار ۳۵۰
۴۰ ـ منصور عمار ۳۵۴
۴۱ ـ احمد انطاکی ۳۵۸
۴۲ ـ عبدالله خبیق ۳۶۱
۴۳ ـ جنید بغدادی ۳۶۳
۴۴ ـ عمرو بن عثمان مکی ۳۹۴
۴۵ ـ ابوسعید خراز ۳۹۸
۴۶ ـ ابوالحسین نوری ۴۰۴
۴۷ ـ ابوعثمان حیری ۴۱۴
۴۸ ـ ابومحمّد رُوَیم ۴۲۲
۴۹ ـ ابن عطا ۴۲۵
۵۰ ـ ابن جلّاء ۴۳۳
۵۱ ـ ابراهیم رَقّی ۴۳۵
۵۲ ـ یوسف اسباط ۴۳۷
۵۳ ـ ابویعقوب نهرجوری ۴۴۱
۵۴ ـ سمنون محب ۴۴۵
۵۵ ـ ابومحمّد مرتعش ۴۴۹
۵۶ ـ محمّدبن فضل ۴۵۲
۵۷ ـ ابوالحسن بوشنجی ۴۵۵
۵۸ ـ محمّدبن علی ترمذی ۴۵۸
۵۹ ـ ابوبکر وراق ۴۶۷
۶۰ ـ عبدالله مُنازل ۴۷۲
۶۱ ـ علی سهل ۴۷۵
۶۲ ـ خیر نساج ۴۷۷
۶۳ ـ ابوالخیر اقطع ۴۸۰
۶۴ ـ ابوحمزهٔ خراسانی ۴۸۲

۶۵ـ احمد مسروق ۴۸۴
۶۶ـ ابوعبدالله تُروغبدی ۴۸۶
۶۷ـ ابوعبدالله مغربی ۴۸۸
۶۸ـ ابوعلی جوزجانی ۴۹۰
۶۹ـ ابوبکر کتانی ۴۹۲
۷۰ـ ابوعبدالله خفیف ۴۹۸
۷۱ـ ابو محمّد جریری ۵۰۵
۷۲ـ حسین بن منصور حلاج ۵۰۹

ملحقات تذکرةالاولیاء: .... ۵۲۱ تا ۷۱۳
۷۳ـ ابراهیم خواص ۵۲۳
۷۴ـ ممشاد دینوری ۵۳۳
۷۵ـ ابوبکر شبلی ۵۳۶
۷۶ـ ابونصر سراج ۵۵۸
۷۷ـ ابوالعباس قصاب ۵۶۰
۷۸ـ ابوعلی دقاق ۵۶۴
۷۹ـ ابوالحسن خرقانی ۵۷۷
۸۰ـ ابراهیم شیبانی ۶۲۵
۸۱ـ ابوبکر صیدلانی ۶۲۸
۸۲ـ ابوحمزهٔ بغدادی ۶۳۰
۸۳ـ ابوعمرو نُجید ۶۳۴
۸۴ـ ابوالحسن صایغ ۶۳۶
۸۵ـ ابوبکر واسطی ۶۳۸
۸۶ـ ابوعلی ثقفی ۶۵۲
۸۷ـ جعفر خلدی ۶۵۴
۸۸ـ ابوعلی رودباری ۶۵۷

۸۹ـ ابوالحسن حصری ۶۶۰
۹۰ـ ابواسحاق کازرونی ۶۶۳
۹۱ـ ابوالعباس سیاری ۶۷۵
۹۲ـ ابوعثمان مغربی ۶۷۸
۹۳ـ ابوالقاسم نصرآبادی ۶۸۴
۹۴ـ ابوالعباس نهاوندی ۶۹۲
۹۵ـ ابوسعید ابوالخیر ۶۹۵
۹۶ـ ابوالفضل بن حسن ۷۰۹
۹۷ـ امام محمّدباقر ۷۱۲

تعلیقات متن تذکرة الاولیاء: ۷۱۵ تا ۸۳۹
تعلیقات بر ملحقات تذکرة الاولیاء: ۸۴۱ تا ۸۷۲
فهرست‌ها: ۸۷۳ تا ۹۱۴
۱ـ تعریفات مشایخ ۸۷۵
۲ـ نام اشخاص ۸۸۸
۳ـ نام جایها ۸۹۸
۴ـ نام کتابها ۹۰۲
۵ـ آیه‌های قرآن ۹۰۳
۶ـ احادیث ۹۰۸
۷ـ سخنان مشایخ ۹۱۰
۸ـ اشعار عربی ۹۱۲
مآخذ مقدمه و تعلیقات ۹۱۳

نشانه‌ها و رمزها:

اصل = دستنویس تذکرة الاولیاء مورخ ۶۹۲ هجری قمری

دگ = تاریخ درگذشت

س = سطر

ص = صفحه

ظ = ظاهراً، گویا

«ق» = تذکرة الاولیاء چاپ تهران با مقدمهٔ علامهٔ قزوینی

«م» = دستنویس تذکرةالاولیاء مورخ ۷۰۱ هـ. در کتابخانه‌ملی تهران

«ن» = تذکرة الاولیاء چاپ لَیدِن (هلند) به تصحیح رینولد اَلن نیکلسن

و. = ولادت

هـ. = سال هجری قمری

«هـ» = تذکرة الاولیاء چاپ هند (بمبئی)

دو مقدمه بــر تذکرة الاولیاء

۱ ـ مقدمهٔ اوّل : دربارهٔ عطار چه می‌دانیم؟

۲ ـ مقدمهٔ دوّم : دربارهٔ تذکرة‌الاولیاء عطار

مقدّمهٔ اول: دربارهٔ عطّار چه می‌دانیم؟

سخن از پیر عارف نیشابور است، یکی از مردان «مشهور و درعین حال ناشناختهٔ[1]» تاریخ ادب و فرهنگ ایران. چرا مشهور؟ زیرا دربارهٔ او روایت‌های برساختهٔ تذکره‌نویسان را مکرر خوانده و به شگفت آمده‌ایم که بسیاری از آنها با سروده‌ها و نوشته‌های خود او همخوانی ندارد، و چرا ناشناخته؟ چون بزرگان ادب و فرهنگ ما ـ فردوسی، خیّام، عطار، مولانا، سعدی و حافظ ـ فراتر از درک و فهم روایت‌پردازان بوده‌اند، و در این روزگار هم، که چند تنی از بزرگان ادب و پژوهش، بی‌اعتباریِ آن روایات را نشان داده‌اند، باز بسیاری از دوستان همان زندگی‌نامه‌های بی‌اعتبار را سند پژوهش‌های خود ساخته، و دست و پای خود را از پوست گردوی روایات بیرون نکشیده‌اند. زندگی‌نامه‌هایی که گذشتگان دربارهٔ بزرگان ما پرداخته‌اند، نه تاریخ است و نه سند تاریخی، و در تألیف آنها این که حتماً روایت بر پایهٔ واقعیت باشد، مطرح نبوده است و مؤلفان به چنین مسئولیتی نمی‌اندیشیده‌اند. درصدِ کوچکی از جامعه هم، که با کتاب سر و کار داشته‌اند از نویسنده چنین مسئولیتی را نمی‌خواسته‌اند. روایت پردازانی چون دولتشاهِ سمرقندی هرگز از خود نپرسیده‌اند که درسال ۳۸۴ ه. که اولین تدوین شاهنامه به انجام رسید[2] محمود غزنوی پادشاهِ کجا بود تا فردوسی با وعدهٔ درهم و دینار او شاهنامه را سروده باشد؟ آن راویِ ساده‌دلی که در یک شب مهتابیِ نیشابور باد را به سراغ کوزهٔ شراب خیام می‌فرستد، آن را می‌شکند، یک رباعی کفرآمیز بر زبان خیام می‌گذارد و رنگ روی پیر را از کفرِ آن رباعی سیاه می‌کند، و باز با یک رباعیِ توبه‌آمیز مشیّت پروردگار را به بخشودن گناه خیام وا می‌دارد! آیا در آن

---

۱ ـ بدیع‌الزمان فروزانفر، شرح احوال و نقد آثار عطار، ص یک.

۲ ـ تاریخ ادبیات در ایران، ۱: ص ۴۷۳.

شب مهتابی روی مهتابیِ خانهٔ خیام، هم پیالهٔ او، و شاهد این واقعه بوده؟[1] بیشتر روایت‌های تذکره نویسان، به همین اندازه ساده‌دلانه، یا برساختهٔ احتمال و تخیل و آسان‌گیری است. در همین تذکرة‌الاولیاء عطار هم، آنچه دربارهٔ بزرگان عرفان و تصوف می‌خوانیم، جزء به جزء با واقعیت مطابق و با عقل سلیم قابل قبول نیست، خاصّه در مواردی که بسیاری از این بزرگان، دیری دور از راه حق ودر ظلماتِ کفر و طغیان زیسته، و ناگهان با یک «واقعه!» راه سعادت و صلاح را یافته‌اند، و روشن نیست که راویانِ پیش از عطار، آیا در آن روزگارِ کفر و طغیان همزمان و همراه آنها بوده؟ یا دست کم سندهای معتبر و ثبت شده‌یی از آن روزگاران داشته‌اند؟

به سراغ سرگذشت عطار می‌رویم، دربارهٔ همین «مشهورِ ناشناخته» هم باید گفت که روایات به همین اندازه جای حرف دارد. می‌دانیم عطار یعنی داروفروش و داروفروشان قدیم طبابت هم می‌کرده‌اند، پیر نیشابور هم خود و پدرش طبیبان سرشناس نیشابور بوده‌اند. چنین طبیبی ـ با صدها قلم دارویی که در دسترس دارد ـ باید دقت کند که مبادا داروی نامناسب به بیماران بدهد. نورالدین عبدالرّحمان جامی آثار عطار را خوانده و از مشغلهٔ او آگاه بوده است، و به موازات آن با کلام مولانا جلال‌الدین هم اُنسی داشته. از صدها موردی که مولانا از عشق حق ـ از همان حدیث نی و نیستان ـ سخن می‌گوید، یکی این بیت است[2]:

عقل هر عطّار کآگه شد از او   طبله‌ها را ریخت اندر آبِ جو

با خواندن این بیتِ مولانا، تخیّل شاعرانهٔ جامی، طبله‌های عطار نیشابور را هم در آبِ جوی می‌ریزد، و در نفحات الانسِ او این روایت شکل می‌گیرد: «روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف معامله بود، درویشی آنجا رسید و چند بار شَیْءٌ لِلّٰه گفت. وی به درویش نپرداخت. درویش گفت: ای خواجه! تو چگونه خواهی مرد؟ عطار گفت: چنان که تو خواهی مرد. گفت: تو چون من توانی مرد؟ گفت: بلی! درویش کاسه‌یی چوبین داشت، زیر سر نهاد و گفت: الله، و جان بداد. عطار را حال متغیر شد و دکان برهم زد و به این طریق درآمد[3]».

---

۱ ـ نگ: مقدمهٔ صادق هدایت بر ترانه‌های خیام، ص ۵۶ و ۵۷.
۲ ـ مولانا، مثنوی، ۶: ۶۳۰
۳ ـ فروزانفر ص ۱۷.

این روایت جامی ـ که بسیاری از پژوهشگران نامدار! آن را واقعیتی در زندگانی عطار پنداشته‌اند ـ پایه‌یی جز تخیّل جامی ندارد. پیر نیشابور که «از کودکی باز، دوستی این طایفه در جانش موج می‌زده است، و همه وقت مفرّحِ دل او سخن ایشان بوده[1]» به چنین «واقعه»یی که جامی برای او برساخته، نیازی نداشته است. باز سخن دیگر جامی هم که عطار را از پیروان تصوفِ نجم‌الدّین کُبریٰ می‌داند، اساسی ندارد. جامی با دیدن نام مجدالدّین خوارزمی در مقدمهٔ تذکرةالاولیاء[2]، و این که گویا مجدالدین از مشایخ صوفیان کُبرَوی بوده، عطار را صوفیِ کُبرَوی شمرده، و مستندِ نویسندگان دیگرِ سرگذشت عطار هم نفحات‌الانس جامی است. دولتشاه سمرقندی هم که عطار را مرید رکن‌الدّین ـ یا عبدالرّحمن ـ اَکّاف دانسته، نمی‌دانسته است که عبدالرّحمن اَکّاف فقیه و زاهد بوده، طریقت و خانقاهی نداشته، و زندگی او هم، بیشتر پیش از ولادت عطار، و مرگش در سالهای کودکی عطار بوده است[3]. دولتشاه هم گویا، فقط در مقدمهٔ تذکرةالاولیاء نام امام عبدالرّحمن اکّاف را دیده، و بی‌هیچ کنجکاوی و تأمّل، او را مراد عطار گفته است. در شرح احوال و نقد آثار عطار، استاد فروزانفر هم از ناشناسی نام برده که در خسرونامهٔ منسوب به عطار مورد ستایش است، و اگر خسرونامه از آثار مسلّم عطار بود، این ابوالفضل ابن‌الرّبیبِ مورد ستایش هم، با حدس و گمانی ممکن بود مراد عطار به شمار آید، و خسرونامه از عطار نیست[4]. دکتر شفیعی کدکنی هم در مقدّمهٔ زبور پارسی (انتخاب و تحلیل غزل‌های عطّار) یک سلسلهٔ نسب معنوی برای عطّار آورده که تا ابوسعید ابوالخیر می‌رسد، و قابل تأمل است[5].

جان کلام این است که عطار صوفی خانقاهی نیست اما بزرگان عرفان و تصوف را صمیمانه دوست می‌دارد و می‌ستاید. در مقدمهٔ همین تذکره، با خلوص از این اعتقاد و دلبستگی سخن می‌گوید و در هفتاد و دو باب کتاب، به نام هریک از آنها که می‌رسد، حالات و سخنان او را چنان نقل می‌کند که خوانندهٔ تذکره از او یک چهرهٔ نورانی پیش

---

۱ ـ ص ۷ و ۸ همین کتاب.

۲ ـ ص ۸ همین کتاب، و شاید تصحیف نام دیگری باشد (نگ: شفیعی کدکنی، زبور پارسی، ص ۷۱).

۳ ـ فروزانفر ص ۳۰ و ۳۱.

۴ ـ شفیعی کدکنی، مقدمهٔ مختارنامهٔ عطار، ص ۳۴ تا ۵۹.

۵ ـ زبور پارسی، ص ۷۰ تا ۸۳.

چشم می‌آورد، در آثار منظوم او هم با همین خلوص و اعتقاد برمی‌خوریم، و هرجا که در این آزادگان شور و شوق بیشتری هست، سخن عطار هم با شور و شوق بیشتری همراه می‌شود. حالات و سخنان بایزید و حلاّج در تذکره، و در منظومه‌ها، هر نقل و روایتی که از بوسعید می‌خوانیم، مثال روشن و دلاویزی از این شوق و شور عطار است.

اما ببینیم که دربارهٔ این پیر عارف و آزاده، دیگر چه می‌دانیم؟ می‌دانیم که سرگذشت بزرگان ادب و فرهنگ ما و گزارش دقیق روزها و ساعتهای عمر آنها را در زندگی نامه‌ها و تاریخهایی که گذشتگان نوشته‌اند، کمتر می‌توان یافت، و گفته‌ام که روایت‌پردازان خود را مسئول درستی یک روایت نمی‌دانسته‌اند. دربارهٔ عطار هم، آنچه با قطع و یقین می‌توان گفت، همین است که نام او فریدالدین محمد عطار نیشابوری است، کنیهٔ ابوحامد هم پیش از این نام او آمده است، و این که کنیه‌اش را ابوطالب نوشته‌اند نباید درست باشد. خود او در تخلصِ بعضی از غزلها و نیز در همین تذکره، نام خود را در کلمهٔ «عطار» هم خلاصه می‌کند. نام پدرش ابوبکر ابراهیم بوده، و گویا هنوز کهنسالان نیشابور آرامگاه او را «مزار شیخ ابراهیم» و نیز «پیر زَروَند» می‌گویند[1].

از سالهای مدرسه و این که فریدالدین محمد در کجا و نزد چه کسانی درس خوانده؟ چیزی نمی‌دانیم. هفت اثر باقی مانده از او حکایت از آن دارد که جز پزشکی و داروسازی با ادب فارسی، و با آثار شاعران و نویسندگان پیش از خود آشنایی گسترده‌یی داشته، و بسیاری از آثار نثر و شعر عرفانی در زبان فارسی و عربی را خوانده، در آثار خود از آنها بهره برده، و گوشه‌هایی از سرگذشت عارفان و پاره‌هایی از سخنان آنها را برای نقل در تذکرةالاولیاء و منظومه‌های عرفانیش از عربی به فارسی ترجمه کرده است[2].

تاریخ ولادت عطار را نمی‌دانیم اما می‌دانیم که به احتمال قریب به یقین در سال ۶۱۸ هـ. که مغولها به کشتار مردم نیشابور دست زدند، عطار یکی از کشتگان این فاجعه بود، و خواجه نصیرالدین طوسی که چندی پیش از فاجعه عطار را در نیشابور دیده،

۱ ـ شفیعی کدکنی، مختارنامه ص ۲۳، و زبور پارسی، ص ۳۶.
۲ ـ ص ۷ همین کتاب.

گفته است که عطار در آن ایام پیرمردی بوده است[1]. در شعر عطار نیز به سالهای عمر او تا «هفتاد و اند» اشاره شده است[2]:

مرگ درآورد پیش وادیِ صد ساله راه عمر تو افگند شست در سر هفتاد و اند

و اگر او چندسالی پیش از فاجعهٔ نیشابور این بیت را گفته باشد، ولادتش باید در حدود ۵۴۰ هـ. اتفاق افتاده باشد.

* * *

زمانه‌یی است که عزیزان شاید به صِرف ایمان واعتقاد، جام بادهٔ خیام را «در آستین مرقع» پنهان می‌کنند و از او یک صوفی دلسوخته می‌سازند، حافظ را به استنادِ غزلی و قصیده‌یی که از او نیست، شیعه می‌دانند، و این را تنها به حساب خلوص این عزیزان باید گذاشت. در چنین زمانه‌یی، اگر عطار را هم با استناد به کتاب‌هایی که از او نیست شیعه بدانند دربارهٔ آنچه می‌گویند و می‌نویسند، باید خاموش بود «که همچو چشمِ صراحی زمانه خونریز است!» اما:

در سال ۵۸۲ هـ. که عطار حدود چهل سال دارد ـ خراسان هنوز آباد است و از آسیب حملهٔ خونین مغول هم خبری نیست ـ به روایت تاریخ جهانگشای جوینی سلطان محمد خوارزمشاه به شهر شیعه‌نشینِ سبزوار لشکر می‌کشد، و بسیاری از شیعیان را می‌کشد، و حال و هوای روایت تاریخی این واقعه، حکایت از آن دارد که سبزوار، تنها شهرِ شیعه‌نشینِ خراسان بوده، و در شهرهای دیگر، مردم پیروِ اهل سنّت بوده‌اند. در همهٔ ولایات ایران، تا ظهور و اعتلای قدرت صفویان، این یک واقعیت تاریخی است که شیعیان به صورت اقلیّت‌هایی در شهرهایی چون کاشان و قم و سبزوار می‌زیسته‌اند. یاقوت حموی در مُعجم‌البلدان، از یک حاکم سُنّی سخن می‌گوید که به شهر قم می‌آید، و با مردم شرط می‌کند که اگر ابوبکری یا عمری در آن شهر نباشد، همه را قتل عام می‌کند. مشابه این روایت را مولانا در دفتر پنجم مثنوی به شهر سبزوار می‌برد، که خوارزمشاه، در همان واقعهٔ سال ۵۸۲ هـ. از سبزواریان ابوبکری می‌خواهد، و «کی بود بوبکر اندر سبزوار؟[3]». آثار عطار را ـ آثاری راکه در نسبت آنها به فریدالدّین

۱ ـ فروزانفر، ص ۹۰ و ۹۱.
۲ ـ دیوان عطار، ص ۷۵۶.
۳ ـ مولانا، مثنوی ۵: ۸۴۶ به بعد.

عطار بحث نیست! ـ ورق می‌زنیم، در تمام آثار شعر و نثر او، مکرر ستایش خلفای راشدین و چهار امام اهل سنّت را می‌خوانیم و «دفاع از عقاید سنّیان و صحت خلافت ابوبکر و عمر، به حدی صریح و تند است که به هیچ روی تأویل نمی‌پذیرد...[1]». اخلاص و ارادت او به مولا علی نیز مسلّم است، چنان که هر سنّیِ بی‌تعصّبی چنین است. در تذکرةالاولیاء، در کنار انبیاء و صحابه، از «اهل بیت» هم یاد، و آرزو می‌کند که سه کتاب دربارهٔ این سه گروه بنویسد تا «از آن سه قوم مثلثی از عطار یادگار مانَد[2]». در باب اول تذکره، که دربارهٔ امام جعفر صادق است، عطار او را در شمار پیشوایان طریقت مطرح می‌کند که «از اهل بیت، بیشتر سخن طریقت، او گفته است» و او را «قدوهٔ جملهٔ مشایخ و شیخ همهٔ الاهیان» می‌گوید. تعصّب سنّی و شیعه را با شگفتی بسیار پیش می‌کشد، و از امام شافعی یاد می‌کند که این پیشوای شافعیان «در دوستیِ اهل بیت به غایتی بوده است که به رفضش نسبت کردند و محبوس داشتند» و او شعری گفته بود که اگر دوستی آل محمد برگشتن از راه دین است «گو جمله جنّ و اِنس گواهی دهند به رفض من[3]» و عطار بر این روایت می‌افزاید: «چون پادشاه دنیا و آخرت محمد را می‌دانی، وزرای او را نیز به جای خود می‌باید شناخت، و صحابه را به جای خود، و فرزندان او را به جای خود، تا سنّی و پاک اعتقاد باشی[4]» و این سنّیِ پاک اعتقاد در همهٔ آثارش با صداقتی که حاکی از اعتقاد راسخ اوست، از ابوبکر و عمر و عثمان سخن می‌گوید، و از آل علی هم با همان خلوص، و با ستایش و حرمت یاد می‌کند، و خاصّه در مصیبت‌نامه پس از مولا علی، حَسَنَین را می‌ستاید، و این هم در نظر او نشان یک «سنّی پاک اعتقاد» است. راستی را باید گفت که مرغ روح این بزرگان، در بلندای آسمان معرفت، پروازی دارد فراتر از این تعصب‌ها و بگومگوهایی که مؤمنان هفتاد و دو ملت را به جان یکدیگر می‌اندازد.

سرگذشت عطار را نمی‌توان بی‌اشارتی به مولانا جلال‌الدّین به پایان برد. مولانا بیش از همهٔ شاعران و نویسندگانِ پس از عطّار، از آثار عطار تأثیر پذیرفته است و

---

۱ ـ فروزانفر ص ۵۷ و شفیعی کدکنی، مختارنامه، ص ۳۰.

۲ ـ ص ۵ همین کتاب

۳ ـ همین کتاب، ص ۱۲

۴ ـ همین کتاب، ص ۱۳

خاصّه در مثنوی حکایت‌ها و مباحث بسیاری هست که سراغ آنها را در تذکرةالاولیاء و منظومه‌های عطار می‌یابیم، و نیز در آنچه پس از مولانا دربارهٔ مولانا و یاران مولانا نوشته‌اند، مکرر سخن از عطار و آثار عطار به میان می‌آید و مسلّم است که شاگردان مولانا آثار عطار ـ و سنائی ـ را بسیار می‌خوانده‌اند، و مولانا هم می‌خواسته است که مریدانش رندِ رازدان غزنه و پیر عارف نیشابور را از یاد نبرند[1]. اما این که مولانا در سالهای نوجوانی و به هنگام مهاجرت از خراسان، در نیشابور عطار را دیده و عطار او را نوجوانی هشیارسر یافته، نسخه‌یی از اسرارنامهٔ خود را به او هدیه داده، و به بهاءالدین ولد گفته باشد که فرزند او جلال‌الدین به زودی «آتش در سوختگان عالم خواهد زد!» باز روایتی است که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی و نفحات الانس جامی می‌بینیم، و سلطان ولد، فرزند مولانا که نخستین راوی سرگذشت مولاناست، و شمس‌الدین افلاکی که در مناقب‌العارفین برای بالابردن مولانا روایت‌های بی‌اساسِ بسیاری گرد آورده، از این دیدار نیشابور سخنی نگفته‌اند[2].

در مورد زن و فرزند و خانوادهٔ عطار، باز روایت‌پردازان قصه‌ها دارند: عطار با ده پسر خود به سفر می‌رود، و در سفر گرفتار راهزنان می‌شود، راهزنان نُه تن از پسران او را می‌کشند، و دَهُمی با یک سخن عطار نجات می‌یابد! و راوی که فزونی استرآبادی است از خود نمی‌پرسد که این آقازاده‌ها چرا آن‌قدر بی‌دست و پا بودند که به همین آسانی ایستادند و دزدان گردن یک یک آنها را زدند؟ و هیچ یک از آنها این قدر غیرت نداشت که دستی روی دزدان بلند کند؟ این افسانه باید رونویسی از افسانهٔ پسران ابن‌عطاء صوفی اواخر قرن سوم باشد[3]، که عطار آن را در صفحهٔ ۴۲۵ همین تذکرةالاولیاء، آورده است. روایت دیگری، که می‌تواند درست باشد، مستند به یک رباعی مختارنامه است، که در آن مخاطبِ عطار عزیزی است که در سی‌ودو سالگی از دست رفته، و او می‌تواند پسر یا دختر عطار باشد، و باز باید گفت که این روایت‌ها در هرحال پایهٔ محکمی ندارد[4].

---

۱ ـ مقدمه‌یی بر مثنوی، نوشتهٔ صاحب این قلم، ص ۱۹ و ۲۰ (نگ: مآخذ).

۲ ـ فروزانفر، ص ۶۹. ۳ ـ فروزانفر، ص ۸۹ و ۹۰.

۴ ـ نگ : شفیعی کدکنی، مختارنامهٔ عطار، رباعی ۹۷۱.

همراه با این سرگذشت عطار، چندکلمه‌یی هم دربارهٔ آثار بازمانده از او باید بگوییم و بعد، در مقدمهٔ دوّم این کتاب، تذکرةالاولیاء را، جداگانه بررسی کنیم. آنچه در دست نوشته‌ها و تذکره‌ها به نام عطار ثبت شده، صدها کتاب و رساله است، که بسیاری از آنها را جهل یا تعصب، می‌تواند به عطار نسبت داده باشد. دولتشاه سمرقندی چهل کتاب و رساله به عطار نسبت می‌دهد و با گذشت زمان، در تذکره‌های دیگر، این شماره افزایش می‌یابد، در مجالس المؤمنین به صد و چهارده، و در مجمع‌الفصحاء رضاقلی خان هدایت ـ تصحیح مظاهر مصفّا، ج ۲، ص ۹۲۰ ـ به صد و نود کتاب و رساله می‌رسد، و بی‌گمان، اگر دولتشاه و قاضی نورالله و رضاقلی خان هدایت، آثار سست و کم‌مایه‌یی مانند مظهرالعجایب، اشترنامه، بی‌سرنامه و حیدری نامه را خوانده بودند، دست کم در درستی انتساب آنها به عطار شک می‌کردند.

تا هنگامی که استاد بزرگ ما بدیع‌الزمان فروزانفر «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار» را تألیف کرد، آثار نظم و نثرِ مانده از عطار را هشت کتاب می‌دانستیم اما پس از نشر مختارنامهٔ عطار با مقدمهٔ دکتر شفیعی کدکنی، و بحث مبسوط او دربارهٔ خسرونامه، و این که خسرونامهٔ عطار این خسرونامه نیست، اکنون شش اثر نظم و یک نثر ـ که همین تذکرةالاولیاء است ـ از عطار در دست داریم. شش کتاب نظم او، اسرارنامه، الهی نامه، مختار نامه، مصیبت نامه و منطق الطیر یا مقامات طیور، و دیوان قصاید و غزلیات است. اسرارنامه، با ویرایش و حواشی دکتر سیدصادق گوهرین انتشار یافته است. الهی‌نامه را اول هِلموت ریتر در استانبول چاپ کرد و پس از او فؤاد روحانی تصحیح دیگری از آن را عرضه کرد. مختارنامه، مجموعهٔ رباعی‌های عطار است که به گفتهٔ خود او انتخابی از رباعیات است و همهٔ رباعی‌های سرودهٔ عطار را در برندارد، و نشر آن همراه با یک مقدمهٔ مبسوط کار دکتر شفیعی کدکنی است. مصیبت‌نامه را دکتر نورانی وصال تصحیح و چاپ کرده است، و از منطق‌الطیر، دو نشر با تحلیل و حواشی در دست داریم: یکی از دکتر سید صادق گوهرین و دیگری از دکتر محمد جواد مشکور. از غزلیات عطار هم، دو ویرایش داریم، که یکی کار استاد سعید نفیسی، و نشر دقیق‌تری همراه با قصاید عطار، به کوشش دکتر تقی تفضلی است که با سرمایهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، در مجموعهٔ متون فارسی آن بنگاه، با نظارت استاد

یارشاطر، انتشار یافته است، و در هر دو نشر این دیوان غزل‌های الحاقی از آثار شاعران دیگر وجود دارد. بحث دربارهٔ این آثار منظوم عطار را در مقدمهٔ هر یک از این کتابها می‌توانیم بخوانیم، و کتاب «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار» استاد فروزانفر و مقدمهٔ دکتر شفیعی کدکنی بر مختارنامه ـ خاصه دربارهٔ الهی‌نامهٔ عطار، و این که خسرونامهٔ عطار شاید یا باید، همان الهی‌نامه باشد[1] ـ در دسترس ماست، و تکرار آن مطالب در مقدمه‌یی که فقط برای تذکرةالاولیاء نوشته می‌شود، منطقی ندارد. از دو کتاب شرح‌القلب و جواهرنامه هم که عطار در شمار آثار خود نام می‌برد، دست‌نویسی نمانده است. بنابراین جز تذکرةالاولیاء و شش اثر منظومی که گفتم، هرچه در کتاب‌فروشی‌ها و پای جرزهای سبزه میدان و خیابان ناصرِ خسرو، و رو به روی دانشگاه تهران به نام عطار می‌بینید، با خیال آسوده بدانید که از فریدالدّین محمّد عطّار نیشابوری نیست.

در پایان این سرگذشت، گذری هم بر مزار عطار می‌توان داشت. دربارهٔ مرگ عطار، روایت‌های معتبر اختلافی ندارند که عطار، به دست مغولها و در فاجعهٔ ویرانی نیشابور کشته شده است، که در نیمهٔ دوم ماه صفر سال ۶۱۸ هـ. بوده است. مزارش در جایی است که نام آن محلّه یا شهرکِ شادیاخ بوده، و بنای آرامگاه از آثار روزگار امیر علیشیر نوائی است[2]. دکتر شفیعی کدکنی در زبور پارسی (تحلیل و گزینشی از غزلهای عطار) روی تاریخ درگذشت ۶۲۷ هـ. که دولتشاه سمرقندی می‌گوید، نظر موافقی دارد، و این مغایر است با روایت ابن‌الفُوَطی ـ استُشهِدَ عَلیَ یَدِ التّتار ـ که سال ۶۱۸ هـ. را تأیید می‌کند!

---

۱ ـ شفیعی کدکنی، مختارنامه، ص ۳۴ تا ۵۹، و زبور پارسی، ص ۳۸.
۲ ـ شفیعی کدکنی، مختارنامه، ص ۳۰.

مقدمهٔ دوم: دربارهٔ تذکرة الاولیاء عطّار

تذکرةالاولیاء، چنان که از نامش پیداست، کتابی است دربارهٔ سرگذشت و اندیشه‌ها و سخنان عارفان بزرگ. در سرآغاز این کتاب، عطار از دلبستگی خود «از کودکی باز، به سخن این قوم» یاد می‌کند، و آنچه را «باعث» تألیف این کتاب بوده، به روشنی و سادگی باز می‌گوید. آن‌گاه در هر یک از هفتاد و دو بخش کتاب، دربارهٔ یکی از عارفان بزرگ، آنچه را در کتابهای دیگران خوانده و از آنها یادداشت برداشته، کنار هم می‌گذارد، و فصلی درسرگذشت و احوال و اقوال و کرامات آن بزرگ می‌نویسد. فصل اول این کتاب دربارهٔ امام جعفرصادق است که عطار او را به‌عنوان یکی از نخستین عارفان و «قُدوهٔ جملهٔ مشایخ، پیشوای اهل عشق و امام همهٔ محمّدیان...» مطرح می‌کند، و «به‌سبب تبرّک» کتاب را به نام او آغاز می‌کند. آخرین بخش کتاب هم دربارهٔ حسین‌بن منصور حلاّج است و قیام شورانگیز او در برابر ریاکاران و مدّعیانِ صلاح و تقوا، و «سوز و اشتیاقی» که در تاریخ مشرق زمین آن «مست بی‌قرارِ شوریده روزگار» را اُسوهٔ عاشقان حق و راستی، و سرمشق آزادگان و رندان کرده است. در دست‌نویس‌هایی که صدها سال پس از قتل عطار از تذکرةالاولیاء تحریر شده، بیست تا بیست و پنج بخش هم دربارهٔ عارفان نامدار قرن چهارم و پنجم هجری بر کتاب افزوده شده که تا آخر قرن نُهم در هیچ یک از دست‌نویس‌های معتبر نیست و کاتبان دست‌نویس‌ها آنها را، به‌عنوان «ذکر متأخّران» بر کتاب افزوده‌اند. این بیست‌وپنج بخش، پیوست سودمندی بر اثر عطار است، و در این مقدمه‌باز از آن سخن خواهم‌گفت.

مآخذ تذکرةالاولیاء:

عطار در دیباچهٔ این کتاب، سه کتاب دیگر را نام می‌برد که به گفتهٔ او بیش از

کتابهای دیگر محتوی معلومات سودمند دربارهٔ عارفان است و کسی که این سه کتاب را بخواند «هیچ سخن این طایفه ـ الّا ماشاء الله ـ بر وی پوشیده نماند». مشکل این است که از این سه کتاب ـ شرح‌القلب، کشف‌الاسرار و معرفةالنّفس (یا معرفة النّفس و الرّب) ـ دست نویسی بر جای نمانده: در فهرست‌های نسخه‌های خطیِ کتابخانه‌ها سراغی از شرح‌القلب نمی‌یابیم. تنها در پایان بخش پنجاه و هشتم همین تذکره، عطار آن را به‌عنوان اثری از خود یادکرده، و در خسرونامهٔ منسوب به عطار هم ـ که گفتیم اثر عطار نیست ـ نام این کتاب در بیتی آمده، که آن هم اطلاع خاصی دربارهٔ شرح‌القلب و محتوای آن به دست نمی‌دهد. دو کتاب دیگر هم از شرح‌القلب ناشناخته‌تر است. کشف‌الظُّنون حاجی خلیفه را باز می‌کنیم، بیش از بیست کتاب با نام کشف‌الاسرار یا کشف‌الاسرار فی التّصوف در آن فهرست شده که هیچ یک را با قطع و یقین نمی‌توان به کار عطار ربط داد، و از غالب آنها دستنویسی هم نداریم. کتاب کشفُ‌الاسرار و عُدّةُالابرارِ میبُدی ـ شاگرد خواجه عبدالله ـ را هم که ورق می‌زنیم، تفسیر قرآن است بر پایهٔ مشرب صوفیان، و به نظر نمی‌رسد که منبع تذکرهٔ عطار باشد. از معرفةالنّفس هم نه سراغی در جایی داریم و نه دست‌نویسی، تا بتوانیم دربارهٔ آن حرفی بزنیم. ناچار از سه کتابی که خود عطار می‌گوید صرف‌نظر، و منابع کار او را در میان کتاب‌هایی که برجای مانده است، جست‌وجو می‌کنیم:

۱ ـ طبقاتُ الصّوفیّه اثر ابوعبدالرّحمن محمدبن حسین سُلَمی نیشابوری که در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌زیسته است. این کتاب از قدیم‌ترین و معتبرترین منابع تصوف اسلامی است، به زبان عربی تألیف شده، و محتوای آن در تقریرات خواجه عبدالله انصاری به صورت یک ترجمهٔ آزاد به فارسی هراتی درآمده است. در مقایسهٔ این ترجمهٔ هراتی با کار عطار، به نظر نمی‌رسد که عطار این ترجمه را دیده، یا از آن اقتباسی کرده باشد، اما در تذکرةالاولیاء، خاصّه در نقل سخنان بسیاری از عارفان ترجمهٔ عبارات اصل طبقاتُ‌الصُّوفیّه را می‌بینیم. عطار از شاهِ شجاع کرمانی نقل می‌کند: «علامت تقوا ورع است و علامت ورع از شُبَهات بازایستادن[1]» و در طبقاتُ الصُّوفیّه می‌خوانیم: «علامةُ التّقوی الوَرَع و علامةُ الوَرَع الوُقوفُ عِندَ

۱ ـ ص ۳۳۱ این کتاب.

الشُبَهات[1]». مثال دیگر، که از سخنان سَرِیِ سقطی است: «هرکه خواهد که به سلامت بماند دین او، و به راحت رسد دل او و تن او، و اندک شود غم او، گو: از خلق عزلت کن، که اکنون زمان عزلت است و روزگارِ تنهایی[2]». این عبارات هم، ترجمهٔ واژه به واژه از طبقاتُ الصّوفیّه است: «مَن أرادَ أن یَسلِمَ دینُه، و یَستَریحَ قلبُه و بَدَنُه، و یَقِلَّ غَمُّه، فلْیَعْتَزِلِ النّاسَ، لأنَّ هذا زمانُ عُزلَةٍ و وَحدةٍ[3]». مثال‌های بسیار دیگری هم هست، که بر پایهٔ آنها می‌توان گفت که عطار بسیاری از سخنان پیران عارف را از اصل عربیِ طبقاتُ الصُّوفیه ترجمه کرده است.

۲ ـ حِلیةُ الاولیاء، تألیف پرمایهٔ ابونُعَیم احمدبن عبدالله اصفهانی، که او هم در نیمهٔ دوم قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم می‌زیسته است. در حلیةُالاولیاء هم روایت‌ها و سخنان بسیاری هست که ترجمهٔ دقیق آنها را در کار عطار می‌بینیم و گاه عین همان ترجمه در کتابهای فارسی دیگر مانند کشف‌المحجوب هجویری یا در ترجمهٔ رسالهٔ قُشیریه نیز هست، و خاصّه احتمال این که عطار هم از ترجمهٔ قُشیریه نقل کرده باشد، وجود دارد، اما چون حلیةُالاولیاء از منابع بسیار بااهمیتِ تصوف اسلامی است، و بی‌گمان در روزگار عطار برای رهروان حق مرجعِ دستِ اول بوده، نقل یکی دو نمونه از مواردی که ترجمهٔ آن در تذکرةالاولیاء آمده، مناسبت دارد: در تذکره، در سرگذشت ابوالخیر اقطع می‌خوانیم که «سِباع و هَوامّ، با وی انس گرفته بودند و با شیر و اژدها هم قرین بودی، و حیوانات پیش او بسی آمدندی[4]» و اصل این روایت را در حلیةُالاولیاء می‌یابیم: «کانَتِ السِّباعُ و الْهَوامّ یَأنِسونَ بِمُجالَسَتِه و یَأوونَ اِلیه[5]». عطار از ابوالحسن بوشنجی نقل می‌کند که «پرسیدند از فتوّت گفت: مراعات نیکو کردن و بر موافقت دائم بودن، و از نفس خویش به ظاهر چیزی نادیدن که مخالف باطن تو بود[6]»، و این ترجمهٔ عبارت حلیةالاولیاء است: «سُئِلَ عَن الفُتوّةِ فَقالَ: حُسنُ الْمُراعاةِ و دَوامُ الْمُراقَبَةِ وَ أن لاتَری مِن نفسِکَ ظاهراً یخالفُه باطنُکَ[7]».

۱ ـ طبقات، ص ۱۹۳.
۲ ـ ص ۲۹۴ این کتاب.
۳ ـ طبقات، ص ۵۰.
۴ ـ ص ۴۸۰ این کتاب.
۵ ـ حلیةالاولیاء ج ۱۰، ص ۳۸۷
۶ ـ ص ۴۵۶ این کتاب
۷ ـ حلیةالاولیاء، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۳ ـ صِفةُالصَّفوَه، اثر ابوالفرج جمال‌الدین عبدالرّحمن بن علی الجَوزی که تا اواخر قرن ششم هجری می‌زیسته، و عطار در بیشتر سالهای عمر با او همزمان بوده است. در صفةُالصَّفوه روایت‌ها و سخنانی که ترجمهٔ واژه به واژهٔ آنها را در تذکره پیدا کنیم بسیار نیست، ودر بیشتر مواردی که مضمون یک روایت یا سخن مشابه است، نوشتهٔ عطار به آنچه در طبقاتُ الصّوفیه یا حلیةُالاولیاء می‌خوانیم نزدیکتر، و بعید است که برگرفته از نوشتهٔ ابن‌جوزی باشد، با این حال مواردی را هم می‌توان یافت که عبارت عطار واژه به واژه با صفةُالصَّفوه مطابق است. این سخن احمد خضرویه را در تذکره می‌خوانیم: «هیچ خواب نیست گران‌تر از خواب غفلت و هیچ مالک نیست به قوّت‌تر از شهوت، و اگر گرانی غفلت نبودی، هرگز شهوت ظفر نیافتی[1]». اصل این سخن در نوشتهٔ ابن‌جوزی به این صورت است: «لا نَومَ اَثقلُ مِن الغَفلةِ، و لا رِقَّ اَملکُ مِن الشَّهوَةِ و لَو لا ثِقل الغَفلةِ لَمْ تَظفِرْ بِکَ الشَّهوَةُ[2]». می‌توان گفت که عطار اگر با صفةُ الصّفوه آشنایی داشته و از آن اقتباسی کرده، بیشتر در ترجمهٔ سخنان پیران بوده است.

۴ ـ رساله قُشَیریّه هم یکی از جامع‌ترین منابع شناخت عرفان و تصوف اسلامی است که در تألیف تذکرةالاولیاء بی‌گمان ترجمهٔ فارسی آن، و به احتمال زیاد اصل عربی آن نیز در دست عطار بوده، و بخش قابل توجهی از حالات و سخنان عارفان، خاصّه از ترجمهٔ فارسی این کتاب در تذکره نقل شده است. مؤلف، امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هَوازِن بن عبدالملک قشیری نیشابوری از پیشوایان سرشناس این مکتب در خراسان قرن پنجم بوده، و رسالهٔ او یک مرجع موضوعیِ نظام آموزشی تصوف، و مأخذ کتابهای دیگری چون کشف‌المحجوب هُجویری است. این رساله را یکی از شاگردان قشیری به نام ابوعلی حسن بن احمد عثمانی به زبان فارسی ترجمه کرده و این ترجمه، با تصحیح استاد بدیع‌الزمان فروزانفر انتشار یافته است. چاپ و نشر ترجمه، همزمان بود با روزهایی که من در سایهٔ هدایت استاد، روی تذکرةالاولیاء به‌عنوان رسالهٔ دکتری ادبیات کار می‌کردم، و استاد، با بزرگواری و بی‌مضایقه، نسخه‌های عکسی و جزوه‌های چاپ شده ـ و هنوز انتشار نیافتهٔ ـ ترجمهٔ رساله را برای استفاده در کار تذکره به من می‌سپرد. در یک مقابلهٔ کلی میان تذکرهٔ عطار و این ترجمهٔ

---

۱ ـ ص ۳۰۸ همین کتاب.　　۲ ـ صفةالصفوه، ج ۴، ص ۱۳۷.

قشیریه، همانندی عبارت‌ها در این دو کتاب بسیار بیشتر از همانندی یا نزدیکیِ عبارت‌های تذکره با منابع دیگر می‌نمود، و هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت که نقل‌ها و سخنان بسیاری از این ترجمه در کار عطار آمده است. هنگامی که من این دریافت خود را با استاد در میان گذاشتم، او تبسّمی کرد، با این معنی که: خیال نکن که تو این را کشف کرده‌ای! و من به لطف آن عزیزِ بی‌مانند، این توفیق را یافتم که بسیاری از آن مشابهت‌ها را پیدا کنم، و اگر می‌خواستم همهٔ آن موارد را در این مقدمهٔ تذکره بیاورم، شاید بیش از یک دهمِ متن تذکرة الاولیاء در این مقدمهٔ تذکرةالاولیاء تکرار می‌شد، اما برای آن که نمونهٔ این همانندی‌ها را به دست داده باشم، نقل یکی دو مثال ضروری است: عطار دربارهٔ معروف کرخی ـ باب بیست و نهم ـ می‌نویسد: «مادر و پدرش ترسا بودند، چون برِ معلم فرستادندش استاد گفت: بگو ثالث ثلاثه! گفت: نه! بَل هُوَ اللهُ الواحد! هرچند می‌گفت: بگو که خدای سه است، او می‌گفت: یکی! هرچند استاد می‌زدش سودی نداشت. یک بار سخت بزدش. معروف بگریخت و او را باز نمی‌یافتند. مادر و پدرش گفتند: کاشکی باز آمدی، و به هر دین که خواستی ما موافقت کردیمی. وی برفت و به دست علی بن موسی الرّضا مسلمان شد. بعد از آن به چندگاه باز آمد و درِ خانهٔ پدر بکوفت. گفتند: کیست؟ گفت: معروف! گفتند بر کدام دینی؟ گفت: بر دین محمد رسول‌الله! پدر و مادرش نیز در حال مسلمان شدند...[1]». در ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، این روایت بااندک تفاوتی در واژه‌ها آمده، و به نظر می‌رسد که عطار فقط در چند مورد تغییر جزئی درآن داده که عبارت را رساتر می‌کرده است: «پدر و مادر معروف ترسا بودند، و او را فرا مؤدِّب دادند. مؤدِّب گفت: بگو ثالث ثلاثه! او گفت: نه بَل هُوَ اللهُ الواحد! مؤدِّب بزدش زخمی به نیرو، و معروف بگریخت، و پدر و مادرش همی گفتند: کاشکی بازآمدی، بر هر دین که خواستی موافقتِ وی کردیمی. پس بر دست علی‌بن موسی‌الرّضا مسلمان شد و با سرای آمد و در بزد. گفتند: کیست؟ گفت: معروف. گفتند: بر کدام دینی؟ گفت: بر دین حنیفی! پدر و مادرش نیز مسلمان شدند...[2]». و یک مثال دیگر: «سهل بن ابراهیم گوید: با ابراهیم ادهم سفر کردم، بیمار شدم، آنچه داشت بر من نفقه کرد. آرزویی از او خواستم، خری داشت، بفروخت، و بر من نفقه کرد. چون بهتر

۱ ـ ص ۲۸۱ همین کتاب.

۲ ـ ترجمهٔ رساله، ص ۲۹.

شدم، گفتم: خر کجاست؟ گفت: بفروختم. گفتم: من ضعیفم، بر چه سوار شوم؟ و چه برنشینم؟ گفت: یا برادر! برگردن من نشین! سه منزل مرا بر گردن نهاد و برفت...[1]» و عبارت این نقل، در ترجمهٔ رساله به این صورت است: «سهل بن ابراهیم گوید: با ابراهیم ادهم سفر کردم، بیمار شدم، آنچه داشت بر من نفقه کرد. آرزویی از او خواستم، خری داشت، بفروخت و بر من نفقه کرد. چون بهتر شدم، گفتم: خر کجاست؟ گفت: بفروختم. گفتم: بر چه نشینم؟ گفت: یا برادر! بر گردن من نشین! سه منزل مرا بر گردن همی کشید...[2]».

۵ـ کشف المحجوب، یکی دیگر از مآخذ معتبر تصوف اسلامی در زبان فارسی، و مانند رسالهٔ قشیریه یک مرجع موضوعی است، که در هر فصل آن یکی از مباحث عرفان و تصوف مورد گفت‌وگوست. مؤلف آن ابوالحسن علی بن عثمان جُلاّبیِ هُجویری که با رسالهٔ قشیریه و با مقام قشیری در این مکتب آشنا بوده، این کتاب را پس از درگذشت قشیری (۴۶۵ هـ.) نوشته، ودر پی نام او عبارت «رحمةُ الله علیه» به کار برده است[3]. ظاهراً هُجویری باتوجه به‌اهمیت و شهرت رسالهٔ قشیریه کوشیده است که اقتباسی از آن را برای فارسی‌زبانان عرضه کند، و هنگامی که او دست به این کار زده، هنوز از ترجمهٔ رساله از ابوعلی عثمانی شاگرد قشیری، خبری نبوده است. در کشف‌المحجوب نیز مواردی هست که عبارات آن همانند عبارات تذکرةالاولیاء است، اما نه به آن اندازه که در مقایسهٔ تذکره با ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه می‌بینیم. یکی از مواردی که نوشتهٔ عطار می تواند برگرفته از کار هُجویری باشد، قصهٔ فاطمه دختر امیر بلخ است که به همسری احمدخضرویه درمی‌آید و با او به دیدار بایزید می‌رود. این عبارات کشف‌المحجوب را بخوانید، و با سرآغاز باب سی و سوم تذکره[4] مقابله کنید: «فاطمه که عیال وی (احمد خضرویه) بود، اندر طریقت شأنی عظیم داشت. وی دختر امیر بلخ بود، چون وی را ارادت توبه پدید آمد، به احمد کس فرستاد که مرا از پدر بخواه! وی اجابت نکرد. کس فرستاد که: یا احمد! من تو را مردِ آن نپنداشتم که راه حق بزنی، راهبَر باش نه راهبُر! احمد کس فرستاد و وی را از پدر بخواست. پدرش به حکم تبرّک وی را به احمد

۱ـ ص ۹۸ همین کتاب.

۲ـ ترجمهٔ رساله، ص ۲۶.

۳ـ کشف‌المحجوب، ص ۴۰۱ و ۴۲۹.

۴ـ ص ۳۰۳ و ۳۰۴ همین کتاب.

خضرویه داد، و فاطمه ترکِ مشغولیِ دنیا بگفت، و به حکم عزلت، با احمد بیارامید، تا احمد را قصد زیارت خواجه بایزید افتاد. فاطمه با وی برفت. چون پیش بایزید آمد، برقع از روی برداشت، و با وی سخن گستاخ می‌گفت. احمد از آن متعجب شد، و غیرت بر دلش مستولی گشت. گفت: یا فاطمه! آن چه گستاخی بودت با بایزید؟ گفت: از آنچه تو محرمِ طبیعت منی، و او محرمِ طریقت من، از تو به هوی رسم، و از وی به خدا. و دلیل بر این سخن، آن که وی از صحبت من بی‌نیاز است و تو به صحبت من محتاج..! و پیوسته وی با بایزید گستاخ می‌بودی، تا روزی بایزید را چشم بر دست فاطمه افتاد، حنا بسته دید. گفت: یا فاطمه! از برای چه حنا بسته‌ای؟ گفت: یا بایزید! تا این غایت که تو دست و حناء من ندیدی، مرا با تو انبساط بود. اکنون که چشمت بر دست من افتاد، صحبت ما حرام شد...[1]».

از پنج کتابِ طبقات الصُّوفیه، حلیةُالاولیاء، صفةُالصَّفوه، رسالهٔ قشیریه و کشف‌المحجوب، که به یقین یا به احتمال نزدیک به یقین مآخذ کار عطار بوده، شواهدی به دست دادم، و این بدآن معنی نیست که به یقین یا به احتمال بگویم که عطار آثار دیگر نویسندگان پیش از خود را ندیده، و از آن‌ها اقتباس یا ترجمه‌یی نکرده است. موارد بسیاری هست که یک سخن بایزید یا جنید یا حلاّج، بی‌هیچ تفاوتی در چند مأخذ نقل شده، و به آسانی ممکن بوده است که عین یک عبارت را، او در طبقات الصّوفیه، در حلیةُالاولیاء، در کتاب اللّمَع ابونصر سرّاج، و مآخذ دیگر، دیده باشد. در روزگار عطار کتاب‌هایی چون مناقب‌الابرار و محاسن الاخیارِ ابوعبدالله حسین بن نصر الکعبی معروف به ابن خَمیس، کتاب اللُّمَعِ ابونصر سراج، تهذیب الاسرار از عبدالملک بن ابوعثمان نیشابوری، نَفخةُالاسرار و لوامع الانوارِ علی بن جَهضم همدانی، التّعرّف لِمذهب التّصوف از ابوبکر بخارابی، و شرح‌التّعرف از شاگرد او ابوابراهیم، و نوشته‌های دیگری در زبان فارسی و عربی در دست ارباب قلم بوده، و عطار هم امکان آن را داشته است که آنها را به دست آورَد و بخواند. پس، نمی‌توان گفت که در این بررسی کلی، من تمام مآخذ کار عطار را یافته‌ام، و دیگر نیازی نیست که این جست‌وجو دنبال شود. من آرزو دارم که خاصّه دوستان جوانم، این کوشش مرا ناتمام

۱ ـ کشف‌المحجوب ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

بدانند و جست‌وجوی مرا دنبال کنند.

شیوهٔ تألیف عطار:

با توجه به آنچه دربارهٔ مآخذ کار عطار گفتم، این سخن او را می‌توان بیان شیوهٔ تألیف او دانست: «جماعتی از دوستان خود را، رغبتی تمام می‌دیدم به سخن این قوم، و مرا نیز میلی عظیم بود به مطالعهٔ احوال و سخن ایشان. اگر همه را جمع می‌کردم، دراز می‌شد. التقاطی کردم دوستان را و خویشتن را، و اگر تو نیز از این پرده‌ای، برای تو نیز... و اسانید نیز بیفگندم، و سخن بود که در یک کتاب، نقل از شیخی بود و در کتابی از شیخی دیگر، و اضافات حالات و حکایات مختلف، نیز هم بود. آن قدر که توانستم احتیاط به جای آوردم... سبب شرح نادادن آن بود که سخن خود در میان سخن ایشان آوردن، ادب ندیدم و ذوق نیافتم، مگر جایی اندک اشارتی برای رفع خیال نامحرمان و نااهلان کرده آمد، و اگر شرح می‌دادم، کتاب از حدِّ اختصار بیرون می‌شد...[1]». می‌بینیم که عطار خود می‌گوید که :

- مطالب تذکرةُالاولیاء التقاط از نوشته‌های پیش از عطار است.
- در تألیف آن، اختصار رعایت شده است.
- عطار اسانید را حذف کرده است، یعنی کتاب‌هایی مانند حلیةُالاولیاء که در آنها سلسلهٔ سند روایات آمده، دسترس و مورد استفادهٔ عطار بوده است.
- در مواردی که نسبتِ یک روایت یا کرامت به یکی از عارفان، مورد تردید بوده، عطار از آن موارد با احتیاط گذشته، و آنها را نقل نکرده است.
- در مورد سخنانی که معنی آنها واضح نبوده، توضیحی از خود افزوده است تا موجب گمراهی و «خیال نامحرمان و نااهلان» نگردد.
- قسمتی از حالات و سخنان عارفان را هم از مآخذ عربی گرفته، و گفته است که «... اگرچه بیشتر به تازی بود، با زبان پارسی آوردم».

با توجه به مآخذ تذکره، به آنچه از خود او نقل شد، و با دیدن فصل‌بندی کتاب، می‌بینیم که عطار:

---

۱ - ص ۵ و ۶ این کتاب.

۱ ـ هریک از روایت‌ها یا سخنان پیران را از مآخذْ نقل یا ترجمه کرده، و آن‌گاه آنها را زیر نام هریک از پیران دسته‌بندی، و آنچه را نادرست یا مشکوک دیده، حذف کرده است.

۲ ـ پایهٔ تألیف خود را بر باب دوم رسالهٔ قشیریه، یا باب مشایخ در کتاب کشف‌المحجوب نهاده، و دربارهٔ هریک از پیران آنچه را در باب‌های دیگر آن دو کتاب، یا در مآخذ دیگرخود یافته، بر آن افزوده است.

سبک نگارش عطار:

نثر تذکرةُالاولیاء را نمی‌توان اثر خاصِّ عطار شمرد و برای آن نشانه‌هایی با موازین سبک‌شناسی بیان کرد. با توجه به آنچه دربارهٔ مآخذ کار او، و شیوهٔ فراهم کردن و به هم پیوستن مطالب تذکره گفتم، کار عطار در این کتاب، تألیف است نه تصنیف، و سبک نگارش آن بیشتر سبک نگارش کتاب‌هایی است که پیش از عطار نوشته شده، و آن گروه از مآخذ او که مانند ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه از عربی به فارسی درآمده، باز به همان زبان قرن پنجم خراسان است. خود عطار هم در جایی که عبارتی را از منابع عربی ترجمه کرده، همان فارسی خراسانی را در ترجمه به کار برده، و تنها در یکی دو سطرِ آغاز هر فصل است که، او به تفنّن می‌کوشد تا خاصّه‌های اصلیِ شخصیت هریک از پیران را با چند عبارت مسجَّع بیان کند، و این سجع‌ها، گاه وافی به مقصود و خوش‌آیند، و گاه ناموفق و تکلّف‌آمیز است. آنجا که ابراهیم ادهم را «آن سلطان دنیا و دین، آن سیمرغ قاف یقین» می‌گوید، اشارهٔ روشنی است به این که او مطابق روایات روزی پادشاه بلخ بوده، سلطنت دنیا را رها کرده و سلطان دین شده، چون سیمرغ از خلق دوری گزیده، و جای این سیمرغ کوه قافِ اسطوره‌ها نیست، قاف او مقام یقین عارفان است. اما عبارت‌هایی از این دست: «آن از دو کَون کرده اِعراض، پیرِ وقت فُضَیل بن عیاض» یا «آن علما را قطب و پادشاه، آن قدما را حاجبِ درگاه، آن قطب حرکتِ دَوری، امام عالم سُفیانِ ثَوری» یا «آن ختم کردهٔ ذوالمناقبی، شیخِ عالَم حارث محاسبی» سجع‌هایی است که با تکلف همراه است، و شاید عطار بعضی از آنها را بارها حکّ و اصلاح کرده، و باز به عبارت لطیف و خوش‌آیندی نرسیده است.

در مقدمه‌یی که علامهٔ قزوینی برای تذکرةالاولیاءِ تصحیح ریِنولد نیکلسن نوشته، سخن از «بعضی استعمالات غریب و مخصوص» می‌گوید «که نظیرش یا هیچ دیده نشده، یا اقلاً در عبارات نثر به نظر نرسیده»، و بیشترِ آن استعمالات غریب، فقط در نسخه‌هایی بوده که مورد توجه نیکلسن قرار گرفته، و علامهٔ قزوینی در نوشتن مقدمهٔ خود، بر اساس کار نیکلسن سخن گفته، و خود هرگز در تصحیح متن تذکرةالاولیاء شرکت نداشته است. تذکرةالاولیائی هم که به عنوان تصحیح قزوینی مکرّر در تهران چاپ شده، حروف‌چینیِ پرغلطی از روی همان چاپ نیکلسن است. در نسخه‌های کهن و معتبری که خاصّه در کتابخانه‌های ترکیه برجای مانده، و نسخهٔ دقیقی که در کتابخانهٔ ملی تهران است، صیغه‌های فعل از قبیل «نگه نمی‌کردتی» یا «نصیب وی بدادمانی» دیده نمی‌شود. این نکته را هم می‌دانیم که کار نیکلسن در تذکرةالاولیاء، هم پایهٔ کار عظیم او روی تصحیح و ترجمه و تعلیق مثنوی نیست، و او در تصحیح تذکره، به نسخه‌های دقیق و معتبرِ اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم کمتر دسترسی داشته، و آن صیغه‌های فعل که قزوینی به آنها اشاره کرده، در نسخه‌های نامعتبری بوده که کاتبان در آنها، کاربردهای لهجه‌های ولایات دیگر را وارد کرده‌اند.

ملحقات تذکرةالاولیاء:

در آغاز این مقدمهٔ دوم، نوشتم که متن اصلی تذکرةالاولیاء هفتاد و دو بخش است[1]، و در دست‌نویس‌هایی که پس از قرن نهم هجری نوشته شده، باب‌های دیگری هم به عنوان «ذکر متأخّران از مشایخ کبار» بر آن افزوده شده است. این بخش‌ها را تا پایان قرن نهم هجری در هیچ نسخهٔ معتبری نمی‌بینم، ودر نسخه‌هایی که پس از قرن نهم تحریر شده و این بخشها را دارد، غالباً کتابت این بخشها به خط دیگری است. از مجموع بررسی‌ها، دریافت من این است که این بخشها را پس از قرن نهم، ناشناسی بر کار عطار افزوده، و اگر استناد به نسخه‌های کهن را دلیل کافی ندانیم، قرائن دیگری هم

۱ ـ نسخهٔ معتبر ۶۹۲ هـ در کتابخانهٔ پیرهدایی (ترکیه). نسخهٔ مورخ ۷۰۰ در ایاصوفیه (ترکیه). نسخهٔ مورخ ۷۰۰ در کتابخانهٔ نافذ پاشا (ترکیه). نسخهٔ معتبر مورخ ۷۰۱ در کتابخانهٔ ملی تهران، و ترجمهٔ اویغوری تذکره از قرن نهم و...

هست که این نظر را تأیید می‌کند:

۱ ـ در تمام دست‌نویس‌ها و نسخه‌های چاپی اروپا و ایران و هند، فهرستی که عطار در دیباچهٔ خود می‌آورد، فقط هفتاد و دو نام دارد و در آن از متأخّران نامی نیست. ترجمهٔ اویغوری تذکره هم که در زمان امیر علیشیر نوایی به انجام رسیده همان هفتاد و دو باب را دارد، و پاوه دو کورته[1] که ترجمهٔ اویغوری را در پاریس چاپ کرده، چند ترجمهٔ ترکی دیگر را هم در کتابخانهٔ ملی پاریس دیده که همه به حلّاج ختم می‌شود.

۲ ـ یک پژوهشگر روسی به نام طاهرجانف که با دست‌نویس‌های فارسی آشنا بوده، گفته است که شاید باب‌های متأخّران را کسی که گردآورندهٔ اسرار الابرار بوده! بر اثر عطار افزوده است، و این هم گمانی بیش نیست[2]. اسرار الابرار مانند کشف‌المحجوب و ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، فصلی دربارهٔ حالات و سخنان پیران دارد و ظاهراً بهره‌مندی از مآخذ عطار، نثر آن را همانند تذکره ساخته است. همین!

۳ ـ عطار در باب اول تذکره می‌گوید که از اهل بیتِ پیامبر یکی را، امام صادق را مطرح می‌کند که از اهل بیت، سخن طریقت را او بیش از همه گفته است، و در همان باب از امام باقر نیز یاد می‌کند، بی‌آن‌که او را در شمار پیران طریقت بیاورد. در این ملحقات، آخرین کسی که حالات و سخنان او آمده، امام باقر است، و او که پدر امام صادق بوده، از «متأخّران» نیست تا حالات و سخنان او در این ملحقات بیاید.

از همهٔ این دلایل و قرائن که بگذریم، باز عقل سالم به این نتیجه می‌رسد که: این بیست و پنج بابِ ملحق به تذکرهٔ عطار را، نویسندهٔ ناشناسی در اواخر قرن نهم، یا قرن دهم به بعد گردآورده، و کوشیده است که تکمله‌یی بر تذکرهٔ عطار بیفزاید، و او شاید یک کاتب ناشناس یا یک ورّاق بازار کتاب بوده، که نامی از خود باقی نگذاشته است، چرا؟ چون هرگز گمان نمی‌کرده است که روزی من و شما، در نسخه‌های خطی کتابخانه‌ها، به دنبال او می‌گردیم.

---

۱ ـ آ. پاوه دو کورته A. Pavet de Courtteille

۲ ـ ترجمهٔ نظر او در مجلهٔ پیام نو سال ۱ شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ آمده است.

ترجمه‌های تذکرةالاولیاء:

از تذکرةالاولیاء ترجمه‌هایی به ترکی، انگلیسی و فرانسه در دست است، و یک دست‌نویس عربی نیز در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بوده، که آن را علامهٔ قزوینی در سال ۱۳۲۲ ش. دیده و در یادداشتی که بر آن افزوده، نوشته است که: «این کتاب ترجمهٔ ملخّصی از تذکرةالاولیاء است» و افزوده است که کار عطار و این ترجمه «از جمیع جزئیات و دقایق با هم یکی هستند، جز این که ترجمهٔ عربی، بعضی اقوال و کلمات مشایخ را انداخته است...» اما به دنبال یادداشت قزوینی، دکتر علینقی منزوی یادداشت دیگری افزوده و نوشته است که شش باب از تذکرهٔ عطار در این متن عربی نیست. نقص دیگر این نسخه هم این است که از سرآغاز آن چند صفحه افتاده، و نام مترجم ـ یا مؤلف! ـ آن را نمی‌توان پیدا کرد، و با تکیه بر پاره‌یی مشابهت‌ها، یا با حدس، نمی‌توان آن را ترجمهٔ تذکره، یا ترجمهٔ خلاصه‌یی از آن دانست. دور نیست که مؤلّفی ناشناس، از منابع عربی عرفان و تصوف اسلامی، روایات و عباراتی برگرفته، و به شیوهٔ عطار، یادداشت‌های خود را زیر نامهای پیران تنظیم کرده، و کار او همانند ترجمه‌یی از اثر عطار درآمده باشد.

اما ترجمهٔ ترکی تذکرةالاولیاء که همراه با ترجمهٔ فرانسهٔ تذکره از آن باید سخن گفت: از تذکره یک ترجمه به زبان ترکی اویغوری در دست است، که در آخرین سالهای قرن نوزدهم مسیحی، چاپ زیبایی از آن در پاریس، همراه با ترجمهٔ فرانسهٔ کتاب و مقدمهٔ سودمندی از آ. پاوه دو کورته انتشار یافته است. ترجمهٔ اویغوری، و به تبعِ آن، ترجمهٔ فرانسه نیز، همان هفتاد و دو باب اصل تذکره را دربردارد. ترجمهٔ اویغوری، از کارهایی است که در دستگاه امیر علیشیر نوایی انجام شده، و باز نشان می‌دهد که تذکرةالاولیاء عطار تا قرن نهم، شامل ملحقات بعد از حلاّج نبوده است. مترجم اویغوری از این نسخه شناخته نمی‌شود، و نسخهٔ دیگری هم از این ترجمه در جای دیگر سراغ نداریم. اما پاوه دو کورته از ترجمه‌های ترکیِ دیگری در کتابخانهٔ ملی پاریس خبر می‌دهد که بیشتر ترجمهٔ خلاصه‌هایی از کار عطار است. در چاپ پاریس، عین خط اویغوریِ نسخه همراه با ترجمهٔ فرانسه و مقدمهٔ فرانسهٔ پاوه دوکورته چاپ

شده و مقدمه، حکایت از آن دارد که او با اصل فارسی اثر نیز آشنا بوده است[1].

از تذکرةالاولیاء دو ترجمهٔ انگلیسی هم به چاپ رسیده که هر دو خلاصه‌یی یا انتخابی از آن است. نخستین ترجمه را، یکی از پژوهشگران پاکستانی به نـام بَـنکی بِهاری[2] در سال ۱۹۶۵ م. انتشار داده، که یک ترجمهٔ دقیق نیست، و اصـل آن بـاید نسخه‌هایی از تذکرةالاولیاء باشد که در لکنهو، بمبئی، یا لاهور چاپ شده است. ترجمهٔ انگلیسی دیگر، کار عالمانه و سودمندی از آرثر ج. آربری[3] پژوهشگر انگلیسی است که آن را انتشارات دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۶۶ م. انتشار داده است.

این روزها که این نشر چهاردهم تذکرةالاولیاء، پس از یک تجدیدنظر کامل و با مقدّمه‌ها و تعلیقاتِ از نو تألیف شده، به چاپ می‌رسد، ترجمهٔ کامل تذکرة الاولیـاء عطّار، به زبان انگلیسی نیز رو به پایان است، و استاد پـاول لوزنسکـی در دانشگـاه ایندیانا ترجمهٔ خود را براساس همین نشر تذکره انجام می‌دهد و ترجمهٔ او با مشخّصات زیر به دست خواستاران خواهد رسید:

The Memorial of God's Friends
Fariduddin 'Attar's Tazkirat al-Awliya'
Translated by: Paul E. Losensky
The Classics of Western Spiritualiy Series
Paulist Press, 2004

این نشر تذکرةالاولیاء:

پیش از این گفته‌ام که من تذکره را در سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ ش. به عـنوان رسالهٔ دکتری زبان و ادب فارسی و در سایهٔ عنایت و ارشاد استاد بدیع‌الزّمان فروزانفر تصحیح کرده، و پس از آن تا بهار ۱۳۴۷ ش. نیز روی چاپ و نشر آن کار کرده بودم. از سال ۱۳۴۷ تاکنون، سیزده چاپ آن به بازار کتاب عرضه شده، که تجدیدنظری وسیع در آنها نکرده‌ام، اماهمواره در این فکر بوده‌ام که این کار را بهتر و سودمندتر عرضه کنم، و در این سی و چند سال، نسخه‌های عکسی و خطی بسیاری را در این سوی و آن سوی

---

۱ ـ ترجمه اویغوری و فرانسه: Le Memorial des Saints, Paris, 1886

۲ ـ بنکی بهاری: Bankey Behari　　۳ ـ آرثر ج. آربری Arthuer J. Arberry

جهان دیده، و یادداشت‌هایی برای افزودن بر تعلیقات فراهم کرده‌ام. در این نشر چهاردهم کتاب، مقدمهٔ مبسوطی را که با چاپ‌های گذشته همراه بوده، و گاه در بعضی از قسمت‌های آن اندک تغییری داده بودم، کنار گذاشتم، و به جای آن دو مقدمهٔ دیگر دربارهٔ عطار و تذکره نوشتم که کوتاه‌تر، اما دقیق‌تر و روشن‌تر از مقدمهٔ مبسوط چاپ‌های گذشته است. تمام متن تذکره هم، در این چاپ تجدیدنظر و از نو حروف‌چینی شده، تعلیقات از نو تألیف شده، و فهرستها هم بازبینی و در مواردی اصلاح شده است، و هنوز هم این کتاب جای کار بیشتر، و خاصّه به تعلیقات مفصل‌تری نیاز دارد، و اگر این سالیان پیری من به آن نیاز پاسخ نگوید، جوانان فرهیخته‌یی در راه اند و به این نیاز باید پاسخ بگویند.

در چاپ‌های سابق، متن این کتاب براساس نسخه‌های کهن و معتبری بوده که در این سی و چند سال هم، بررسی‌های من، اعتبار هیچ نسخهٔ دیگری را بالاتر از آن نسخه‌ها نشان نداده، و برای این چاپ چهاردهم، تنها مقابلهٔ همان نسخه‌ها فقط در بعضی از موارد، کافی بوده است. نسخه‌های اساس این متن تذکره، از آغاز دو نسخهٔ درست و دقیق و کامل از هفتاد و دو باب تذکره بوده، که از میان دَهها نسخهٔ موجود در کتابخانه‌های ایران و ترکیه و هند انتخاب شده است. پس از تصمیم روی این دو نسخهٔ اساس، در مواردی که ابهامی بوده، به نسخه‌های دیگر هم نگاهی کرده‌ام.

دو نسخهٔ اساس، یکی نسخهٔ مورخ ۶۹۲ هـ. است که به کتابخانهٔ پیرهدایی در ترکیه تعلق دارد، و استاد مجتبی مینوی آن را برای دانشگاه تهران فیلمبرداری کرده است. نسخه‌یی است بسیار پاکیزه و دقیق، و تا این ساعت قدیم‌ترین نسخهٔ کامل از هفتاد و دو بخش تذکره است. نسخه‌های دیگری هم هست که تاریخ تحریرِ پیش از ۶۹۲ هـ. دارد اما اطمینانی به درستی تاریخ آنها نیست. نسخهٔ معتبر دیگر، دستنویس سال ۷۰۱ هـ. در کتابخانهٔ ملی تهران است، نسخهٔ پاکیزه و دقیقی که مانند نسخهٔ ۶۹۲ هـ. همان هفتاد و دو باب اصل تذکره را دارد، و دسترسی به آن را مدیون محبت استاد سید عبدالله انوار بوده‌ام.

در تصحیح متن، پس از مطابقهٔ لفظ به لفظِ این دو نسخه، و در موارد ابهام یا تردید در درستی یکی از آن دو، نگاهی به نسخه‌های دیگر، باز تمام متن با تصحیح

رینولد نیکلسن و چند چاپِ نه چندان دقیقِ لکنهو و بمبئی نیز مقابله شده، و مکرر به مآخذ عطار برای یافتن صورت درست یک روایت یا یک سخن نگاه کرده‌ام. پس از گذشت سی و چند سال از چاپ اول کتاب، می‌بینم که خوشبختانه در آن سال‌های دورِ جوانی، کار این کتاب با دقتی انجام گرفته که در یک تجدیدنظر اساسی، تغییر زیادی در متن صورت نمی‌گیرد، و این را هم حاصل هدایت و ارشاد استاد فروزانفر می‌دانم، که درک فیض از محضر او، بی‌دقت و احتیاط ممکن نبود.

در بیست و پنج بابِ ملحقات تذکره که در هیچ‌یک از نسخه‌های کهن و معتبر نیست، و در میان نسخه‌های متأخّر هم دست‌نویسِ درست‌تر از کار رینولد نیکلسن برای آن یافت نمی‌شود ـ و گفتم که کار خود عطار هم نیست ـ آنها را از تصحیح نیکلسن برگرفتم، و در چند مورد عبارات را با نگاهی به منابع دیگر تصحیح کردم.

در بازنویسی و چاپ کتاب هم، رسم خط سراسر کتاب را یکسان کرده، و در هر مورد، صورتی را که آسان‌تر خوانده و فهمیده می‌شود، ترجیح داده‌ام. نقل تمام نسخه بدل‌ها را ضروری ندیده‌ام و تنها آن نسخه بدل‌هایی را زیرصفحه آورده‌ام که می‌تواند معنی مناسب یا متفاوتی را برساند، و نسخه بدل‌هایی را که غلط مسلّم بوده، هرگز نیاورده‌ام. تمام متن، مقدمه‌ها و تعلیقات با رعایت ضوابط نقطه‌گذاری حروف‌چینی شده، و تجربهٔ من این است که نقطه‌گذاریِ درست، مواردِ نیاز به شرح و توضیح را کم می‌کند و خود روشن‌کنندهٔ معنی عبارات می‌شود.